

## لیست لها هویات انفصالیه استقلالیه<sup>۱</sup>

عرض شد که در تئمه بحث دیروز (که با مطالب امروز هم ارتباط پیدا می‌کند) دو مطلب باقی می‌ماند؛ مطلب اول کلامی بود که از مرحوم صدر المتالّهین در اینجا هست و در موارد دیگر هم ایشان ذکر کردند و آن این است که در سریان نور وجود بر ماهیات و بالاصاله به نفس وجودات ماهیات، در اینجا ذات نیست که سریان پیدا می‌کند و نزول پیدا می‌کند بلکه آثار ذات و ظهور ذات و لطف و عنایت ذات است.

مطلب دیگر که در این جا هست و از کلام مرحوم بوعلی این استفاده را می‌شود کرد این است که بحث روی موجود بما هو موجود است. عرض شد که انتزاع وجود از ماهیات غیر ممکن است و انتزاع وجود از وجود ماهیات هم غیر ممکن است الاّ به لحاظ حیثیت تعلیلیه. یعنی اگر ما بخواهیم موجود را بر ماهیتی حمل کنیم، به لحاظ حیثیت تقدیریّه و انضمامیه است چون ماهیت موجود به آن وجود خاص است، لذا ما مفهوم وجود مطلق و عام را بر ماهیت می‌توانیم حمل کنیم.

چون یک ظرف ماء در این اتاق هست ما می‌توانیم به نحو اطلاق بگوییم که فی الغرفه ماء، و منظور از ماء؛ ماء کلی باشد و طبیعیه الماهیه باشد. به عبارت دیگر مصحح کلی تحقق طبیعت کلی، تحقق مصداق این طبیعت کلی است. اگر مصداق باشد این طبیعت کلی تحقق پیدا می‌کند و تحقق طبیعت کلی به افراد در خارج است. بنابراین کی ما می‌توانیم موجود را به نحو عام در این زید حمل کنیم؟ وقتی که وجود خاص مجعول باشد وجود خاص زید وقتی که مجعول شد و از عرصه عدم پا به عرصه وجود گذاشت، در آنجا می‌توانیم آن مفهوم عام را از این وجود خاص انتزاع کنیم منتهی باز به لحاظ حیثیت تعلیلیه و ربطیه، چون این وجود خاص؛ وجود رابط است و وجودی است که استقلال ندارد لذا از این نقطه نظر انتزاع وجود را از آنها نمی‌شود کرد و انتزاع وجود از این وجود خاص به لحاظ ارتباط با جاعل که دارد. این ارتباط مصحح انتزاع موجود از این وجود است. اگر ارتباط نداشت وجودی در خارج نبود لذا در اینجا می‌گویند که این انتزاع، انتزاع مجازی است و اّتصاف این وجود به موجودیت این اّتصاف، وصف به حال متعلق موصوف است یعنی در واقع این اّتصاف می‌خورد به جعل جاعل بالعرض و المجاز ما به این وجود نسبت دادیم گفتیم هذا الوجود موجود

<sup>۱</sup> اسفار، ج ۱، ص ۱۰۷.

این دو مطلبی بود که از بحث دیروز باقی ماند و در هر دوی این دو مطلب نظر است، اما مطلب اول که البته برای بیان مطلب دوم نیاز داریم به مطلب اول برسیم. در مطلب اول مرحوم صدر المتألهین می‌فرمایند که نور ذات و نفس ذات سریان ندارد (در مظاهر) آنچه که سریان دارد ظهور ذات و لطف و عنایت ذات است به عبارت دیگر آثار وجودی ذات است که در مظاهر جلوه کرده است ما این معنا را نفهمیدیم که واقعا منظور ایشان از بیان این مطلب چیست؟

در مسأله ذات موجودیت، آنیه، هویت، ذات، ما ذات را موجودی می‌دانیم که هویت او عین ماهیته و ماهیته عین اینتیهاست و در مسأله اتحاد ماهوی هویت و ماهیت ذات که فقط اختصاص به واجب الوجود دارد ذات عبارت است از نفس الوجود، و چیز دیگری نیست یعنی صرف الوجود به تجرده و تمامیت و بکماله؛ این ذات عبارت است از همان نفس الوجود است. نه اینکه ذات عبارت از یک مقامی فوق وجود است و وجود عبارت است از یک تحقق و از یک حقیقتی که در آن تحقق و حقیقت یک مطلب دیگری مخفی و مستتر است و آن مطلب عبارت از هویت ذات است. نه خیر! هویت ذات عبارت است از نفس الوجود چه شما حق الاول بنامید و چه شما نور الانوار بنامید یا شما وحدت حقه حقیقه بنامید، یا اینکه کمال اول بنامید یا مبدأ اول یا علت العلیل یا صرف الوجود یا بسیط الحقیقه، هر چه می‌خواهید بنامید و به هر اسمی که می‌خواهید مسمی کنید در اینجا خود نفس حقیقت ذات احدیت، عبارت است از نفس حقیقت وجود، بلاشائبه الاخری و بلاحیثیه لاخری و بدون ضم ضمیمه و زیادی زائده است. و این عبارت از ذات احدیت است.

### در سریان ذات حق - یعنی در نزول - چه چیزی نزول پیدا می‌کند؟

حالا صحبت در این است که در سریان یعنی در نزول، چه چیزی نزول پیدا می‌کند؟ لطف و عنایت که این حرفها همه شعار است، لطف حق و عنایت حق چیست؟ که نزول پیدا می‌کند بالأخره آنچه را که ما در خارج می‌بینیم آیا واقعا یک حقیقتی را می‌بینیم (در خارج) یا نمی‌بینیم و به عبارت بعضی از افراد که می‌گویند اینها بود نیست نمود است. نمود تا حقیقتی نداشته باشد نمود نمی‌شود این نور خورشید وقتی که بر آینه و بر مرآت می‌افتد، بالأخره در این مرآت الان نور است هرچه که می‌خواهید اسمش را بگذارید بین این مرآتی که در آن نور نیست و بین مرآتی که در آن نور هست اختلاف است. این را داریم با چشممان می‌بینیم، بسیار خوب شما بگویید این نور در مرآت اصلش از شمس است قبول داریم، بگویید این نور در مرآت اصلش از سراج است قبول داریم ولی بالأخره نور در مرآت فرق می‌کند با مرآت بدون نور و مرآت غیر مستنیر و غیر مستضیء. این فرق می‌کند حالا این

نوری که در مرآت هست آیا واقعاً نورٌ ام لا؟ این که نور است شکی در آن نداریم. خوب حُب این استقلال، استقلال برای سراج است یا استقلال برای مرآت است. مرآت که استقلالی ندارد. ولی این تشبیه ما مِنْ جَهَّه مُقَرَّبٌ وَ مِنْ جَهَّه مُبْعَدٌ است. جهت مبعُدیت این است که مرآت عبارت است از یک شی خارجی که نور شمس و سراج در او تَلَّوْ دارد و منعکس می شود اما در ماهیات عالم امکان ماهیتی در خارج وجود ندارد تا اینکه آن نور حقیقتی در این ماهیت متأللی بشود. این از یک نظر مبعَد است. و به عبارت دیگر جعل که به وجود می خورد خود جعل، جعل ماهیت هم می کند.

و ما اصلاً ماهیتی در خارج غیر از وجود نداریم، و همان تکلیف وجود منظور است. این وجود وقتی که سریان پیدا می کند و از آن مرحله تجرد به شکل در می آید آن شکل را ما اسمش را ماهیت می گذاریم؛ پس آن شکل از کجا آمده است؟ از خود آن وجود آمده است حال اگر ما صرف نظر از آن تشکّل و از آن وجود کنیم و به تشکّل موجود بگوییم یعنی وقتی که عقل در مقام تحلیل بر می آید بین تشکّل و بین وجود جدایی می اندازد چون ما نظر به وجود که نداریم و دید ما قاصر است لذا افراد از اول می آیند به ماهیات نگاه می کنند به آن حقیقت وجودیه که کسی نمی تواند برسد.

### بیان مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در اینجا یک بیان بسیار عالی می فرمایند که واقعاً بیانشان بسیار بالا هست و تعجب است که ایشان با این بیان در بعضی از موارد عبارتشان یک قدری اضطراب دارد و بسیار بیانشان عالی است. این حقیقت وجودیه وقتی که پایین می آید ما آن را که نمی بینیم ما آنچه را که در خارج می بینیم، ماهیات را می بینیم ماهیت زید، ماهیت غنم، ماهیت بقر، ماهیت سماء، ماهیت شمس، ماهیت شجر که تمام اینها ماهیات است ولی غافل از این هستیم که یک نکته مخفی در این ماهیت هست که اگر آن نکته نبود ما هم چشممان نمی توانست به این ماهیت برسد. به عبارت دیگر اینکه الآن چشم ما می افتد بر اجسام به خاطر این است که آن وجود در خودش تغییر و تبدلی ایجاد کرده است اگر آن وجود بخواهد به تجرد خودش برگردد آن وقت این چشم ما می تواند او را ببیند چرا چشم ما الآن می تواند افراد و ماهیات را ببیند؟ چون وجود در اینجا متبدل شده نه اینکه متبدل به غیر از خودش شده باشد بلکه از تجرد خودش متغیر به یک نحوه ای شده است (در حالی که از تجرد دست بر نداشته) و در تجرد خودش شکل به خود گرفته است و چون شکل به خود گرفته است لذا قابل رویت شده است

و اَلَا معانی که قابل رویت نیستند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> سؤال: شکل با تجرد نمی‌سازد یعنی شکل و تجرد هر دو با هم  
جواب: عرض کردم که در تجرد، منظور از تجرد چیست؟

ما باید تجرد را معنا کنیم. یک وقتی تجرد را ما معنا می‌کنیم بشرط لای از تبدل؛ اگر این است که با معنای تجرد منافات دارد یعنی وقتی که ما وجود را وجود اطلاق می‌گیریم هم غیر صورت را و هم صورت را می‌گیرد یا وقتی به صورت می‌رسد ما باید از وجود دست برداریم و بگوئیم که این صور، چه مثالش چه ماده‌اش، از حیطه و دائره وجود خارج هستند پس چه هستند یک وزنی دارد الآن این کاغذ وزنی دارد، این کتاب هم وزنی دارد، بالأخره این چیست؟ آیا این موجود نیست؟ آیا این فقط ماهیت است؟ نمی‌توانیم این را بگوئیم؛ پس این موجود است. وجود را هم ثابت کردیم که مجرد است خُب چگونه جمع می‌کنیم بین این دو می‌کنیم؟ یا باید از تجرد وجود دست بردارید و بگوئید وجود مجرد نیست و یا از اطلاق وجود باید دست بردارید و بگوئید که وجود مطلق نیست از آنجایی که می‌خواهد به صورت در بیاید چه صور مثالی و برزخی یا صور مادی، پس از آنجا دیگر وجود نیست؟ و آنجا یک چیز دیگر است. و فرض این است که تمام اینها موجودند به وجود مجرد؛ به آن وجود موجودند.

سؤال: می‌گوئیم آثار آن است.

سؤال: می‌گوئیم آثار آن است.

جواب: آثار یعنی چه؟ یعنی همین دیگر، آثار چیست؟ لطف چیست؟ عنایت چیست؟ اینها همه شعار است یعنی آثار آن وجود است یا بگوئید وجود همان است یا بگوئید چیز دیگر است. اینکه گفته شود آثار آن است، ما که غیر از وجود چیزی نمی‌بینیم که در عالم دو تحقق داشته باشد تحقق اول وجود است که مجرد است و تحقق دوم آثار. این چیست این عین اثنویت است

بالاخره آثار چیست؟ وقتی که این مولا دست می‌کند از جیبش پول در می‌آورد می‌ریزد بیرون، این پول از کجا است آیا از جیبش ریخته بیرون یا از جیب زید برداشته است؟ اگر از جیب زید بریزد که دزدی کرده است. برداشته پول یکی را زده و آورده ریخته اینجا پس از جیب خودش برداشته. این جیب خودش هم که مجرد بود پس این مجرد چه شد که ریخت این وسط؟

سؤال: مثل نوراست و سایه، سایه یک حقیقتی است.

جواب: سایه هم خودش نور است و تنزل نور است پس بنابراین به نحو شدت و ضعف می‌توانیم بگوئیم آن نور است. پس بنابراین اگر آثار را ما جدای از او بگیریم این امر مستحیل است.

سؤال: خُب آنها هم که منکر وجود آثار نیستند و نمی‌گویند آثار وجود ندارد می‌گویند وجود دارد منتهی اثر آن وجود اتم است.

جواب: بالأخره اثر چی شد؟ ببینید؛ فرض کنید یک کاسه آب داریم و در این کاسه، آب می‌بینیم میعان است. آب این کاسه را شما یک مقداری روی خاک می‌ریزد یک مقدار آب الآن روی خاک است این آب الآن خاک را گل می‌کند یک مقداری هم یواش یواش آب می‌رود در خاک و نم می‌شود آیا می‌توانیم بگوئیم این آب است؟ نه این خاک است ولی در هر صورت آب است که رفته در خاک و نم شده است قبل از اینکه این آب برود در خاک، این خاک نم نبود.

پس بنابراین واجب الوجود بالذات است حالا در این سریان وجود و نور وجود چه چیزی سریان پیدا می‌کند؟ آیا مگر ما جدای از ذات چیز دیگری داریم؟ همان ذات است که سریان پیدا می‌کند و تشکل و اشکال مختلفی پیدا می‌کند چرا تحاشی داریم و چرا فرار می‌کنیم؟ چرا از بیان این مسئله ما نفرت داریم؟ خود ذات حق با آن بیانی که عرض شد لابشرط مقسمی که دارد نه بشرط لا، این سریان پیدا می‌کند و به واسطه سریانش در هر مرتبه ظهور و بروزی از خود دارد.

بناءاً علی هذا وقتی که اینطور شد ما به این نکته دوم می‌رسیم حالا می‌رسیم به اینجا که انتزاع وجود موجود از این وجود خاص، آیا این انتزاع، وصف به حال متعلق موصوف است؟ آیا این انتزاع، انتزاع مجازی است؟ آیا این انتزاع موجود از این وجود، انتزاع غیر حقیقی است یا حقیقی است؟ در باب وصف به حال متعلق موصوف می‌فرمایند: اولاً بلا اول این وصف مال این موصوف نیست مال متعلق موصوف است وقتی که شما به این کتاب می‌گویید ایض، بیاضیت را که حمل بر کتاب می‌کنید بیاضیت را نمی‌توانید از کتاب انتزاع کنید یعنی چه؟ یعنی به صرف اطلاق کتاب شما بیاضیت را بفهمید. اینطور نیست و این مستحیل است چون کتاب، بیاضیت ندارد. کتاب سوادیت ندارد و کتاب، لابشرط از الوان است و موضوع برای الوان است؛ این بیاضیت، وصف برای متعلق موصوف است. در واقع برای خود موصوف نیست بیاضیت وصف برای بیاض است چون بیاض عارض بر کتاب است، پس

---

عرض ما این است که آثار هم عبارت از همان وجود است منتهی وجود است که الآن به صورت نم در آمده است اینجا به صورت آب گل است اینجا به صورت آب زجاج و آب زلال است. حرکت کرده و این آب زلال آب کدر شده بعد آب گل شده و بعد از آن اصلاً نم شده بعد هم وارد خشکی شده است. این مراحل که الآن از اینجا طی شده آب رفته و همین آب از اینجا حرکت کرد و در هر مرحله‌ای صورت خاصی را به خودش گرفت خُب اینکه همان وجود است حالا شما اسمش را آثار می‌گذارید. بله این نمی‌کند که در اینجا هست، این رطوبت آثار آب است قبول داریم ولی بالاخره ماء است. به طوری که اگر همان را در لابراتور برداریم فشار بدهیم قصرش کنیم، همین گل و طین را از این ماء جدا می‌کنیم، تراش هم جدا می‌شود این دوباره بر می‌گردد و زلال می‌شود. چطور این که شما آب گل آلود را بر می‌دارید در ظرف بعد از دو روز این خاکش و تراش ته نشین می‌شود و در زیر می‌آید و آن ماء در بالا می‌ماند. این کار را می‌کردیم و گرنه سابق آبی که می‌آوردند از این طرف آن طرف گل بود و اصلاً آبش قابل شرب نبود واقعا مرحوم آقا می‌فرمودند ما اصلاً نمی‌توانستیم بخوریم تا دو سه روز بله بیشتر تا سه چهار روز می‌گفتند که قابل شرب نبود این را می‌گذاشتند ته نشین می‌شد این تراش و این خاکش و بعد به اصطلاح مصرف می‌کردند بله. از کوفه می‌آوردند شط کوفه آبش یک خورده گل بود مسأله وجود هم از همین باب است وجود عبارت است از ذات حق یعنی وجود از موجودیت ذات حق انتزاع می‌شود.

هذا الكتاب أبيض. چون این بیاض اولاً بر این کتاب عارض شده است و البیاض بیاض پس بنابراین کتاب أبيض. این را می گویند وصف به حال متعلق موصوف حالا بیاییم ببینیم آیا در ما نحن فیه هم مسأله همین طور است یا نیست؟ در مورد ماهیات می بینیم مطلب همین طور است و آنچه که می فرمایند صحیح است. اطلاق موجود بر زیدی که ماهیت است این وصف به حال متعلق موصوف است یعنی تا وجود خاص در خارج نباشد، شما نمی توانید این موجود را حمل بر زید بکنید که این زید ماهیت است. موجودیت زید که زید ماهیت است به لحاظ موجودیت هذا الوجود الخاص است. چون وجود خاص مجعول است و از باب اضافه اشراقیه تحقق خارجی دارد و تعین خارجی دارد، این موجود خاص یک ماهیتی را به وجود آورده که ما به آن ماهیت می گوئیم ماهیه موجوده. پس این نعت به حال متعلق موصوف است اطلاق موجودیت از باب حیثیت تقییدیه است. از باب حیثیت تقییدیه ما به این ماهیت می گوئیم موجود. (به خاطر وجود) حالا نقل کلام می کنیم در این وجود، این وجود خاص که ما به این می گوئیم موجود این اطلاق موجود بر این وجود اطلاق حقیقتی است یا مجازی است؟ اطلاق، اطلاق حقیقی است.

ما کاری نداریم که این وجود در خارج است یا این وجود به جعل جاعل مجعول شده یا خودش به تنهایی مجعول شده است؟ ما به این کار داریم که آیا بالأخره این وجود خارجی تحقق استقلال دارد یا ندارد آیا مستقل است یا مستقل نیست؟ یا این وجود و این تعین، یک تعین مستقل خارجی است یا نیست؟ اگر تعین مستقل خارجی است، این انتزاع موجودیت از این وجود بلامانع است چون الآن این وجود در خارج است و آن را می بینیم. وقتی که ما این وجود را در خارج می بینیم، چطور انتزاع وجود را از این نمی کنیم؟ در ماهیت که انتزاع نمی کنیم چون ماهیت لاقتضاء است نسبت به وجود و عدم، که نمی توانیم انتزاع وجود کنیم اما از خود وجود خاص هم موجودیت را نمی توانیم انتزاع کنیم؟ عجب حرفی است! حالا این وجود خاص مرتبط به جاعل است ما به این کار نداریم؛ خوب مرتبط به جاعل باشد؛ این ارتباط به جاعل حدوث و بقای هویت او را تشکیل می دهد اما این مصحح حمل موجود بر او نیست مصحح حمل موجود بر این وجود عبارت است از تعین خارجی خود این وجود. مثل اینکه فرض کنید در اینجا یک مرآتی است و این نور سراج در این مرآت منعکس می شود. شما در اینجا دو حمل می توانید بکنید. حمل اول اینکه بگویید این نور را انتزاع از این سراج می کنید. انتزاع نور از این سراج به چه لحظ است؟ به لحاظ موجودیت این نور خاص است. این نور

خاص چون الآن موجود است انتزاع نور را از این سراج می‌کنیم. می‌گوئیم الضوء موجودٌ. از آن طرف وقتی در مرآت که نگاه می‌کنیم مرآت هم نور دارد. در خود مرآت نور موجود است. لذا الآن واقعاً و بالاستقلال می‌توانیم انتزاع موجودیت نور را بکنیم از همین نوری که الآن در مرآت است. می‌توانیم یا نمی‌توانیم؟ می‌توانیم دلیلش این است که اگر فرض کنید که یک آینه و یک مرآتی را شما در این طرف قرار بدهید که نور نخورد؛ شما فرق می‌گذارید و می‌گوئید فی هذا المرآت نورٌ و فی هذا المرآت لیس نورٌ شما دارید فرق می‌گذارید. پس شما در واقع دارید نور را بالعیان در مرآت می‌بینید خُب این نوری که در مرآت است با نوری که در سراج است متفاوت است. نور در سراج استقلال ذاتی دارد یعنی واجب الوجود بالذات است. یعنی واجب النور بالذات است اگر ذاتی باشد مثل شمس. اما نور در مرآت از باب جعل؛ تحقق خارجی پیدا کرده است چون جعل تعلق گرفته است، این ربط بین سراج و ربط بین مرآت موجب شده است که این نور از سراج به مرآت منعکس بشود. ولی بالأخره این نور مستقل الآن هست یا نیست؟ نور مستقل است چون ما این نور را می‌بینیم. گرچه این چراغ خاموش بشود، و این مرآت نور نداشته باشد ولی بالأخره از نظر تعیین خارجی، ما نفس النور را در مرآت می‌بینیم نه شیئی دیگر را. یعنی همان نفس نوری که در سراج است نفس همان نور الآن در مرآت است لذا ما می‌توانیم انتزاع موجودیت ضوء از همین مرآت در اینجا بکنیم و این با وصف به حال متعلق موصوف فرق می‌کند.

در مورد کتاب این بیاضیت حمل بر کتاب نمی‌شود بآی وجه من الوجوه؟ چون کتاب لا بشرط از هر لونی است. حمل این لون بر این کتاب به لحاظ عروض بیاضیت است این وصف به حال متعلق موصوف است. اما در مورد این سراج و مرآت در اینجا انتزاع نور از نفس آن نوری که در مرآت است می‌شود ولی ما در اینجا می‌توانیم بگوییم در عین اینکه انتزاع نور از او می‌شود از نقطه نظر هویتش بالغیر است و اشکال ندارد و همین می‌شود وجوب فی نفسه بنفسه و وجوب فی نفسه بغیره خُب فرق بین واجب الوجود و واجب الغیر همین است. در واجب الوجود وجود انتزاع می‌شود از نفس این وجود واجب در عین عدم اتکاء به غیر و روی پای خودش ایستاده؛ در این وجودات ماهیات اینها واجب الوجود هستند منتهی بالغیر ولی واجب الوجود هستند؟ چرا واجب الوجود هستند به خاطر این که ما وجود را از خود اینها انتزاع می‌کنیم وقتی که ما وجود را از خود این وجود انتزاع کردیم موجودیت را از آن وجود خاص انتزاع کردیم خُب این واجب می‌شود. چون در هر موردی که وجوب مساوی با وجود باشد، در آنجا واجب الوجود می‌شود. حالا این وجودی که در این جا هست آیا بنفسه است یا

بغیره است؟ خُب بله بغیره است.

در بغیره بودنش که ما اشکال نداریم؛ خوب معلوم است که از باب ربط در اینجا تحقق خارجی دارد ولی صحبت در این است که ما موجودیت را بدون ضمّ ضمیمه و بدون حیثیت تعلیله لحاظ می‌کنیم، چون حیثیت تعلیله مصحح حمل موجود بر این نیست و حیثیت تعلیله مصحح حمل بغیره بودن است چون این وجود وجود بغیره هست، از چه باب وجود بغیره؟ از باب حیثیت تعلیله، چون این معلول برای آن علت است، چون علت افاضه کرده است و از باب حیثیت تعلیله ما واجب الوجودی را بر این حمل می‌کنیم یعنی (بغیره بودن را ما حمل می‌کنیم) اما از نقطه نظر انتزاع موجودیت از این وجود بدون ضمّ ضمیمه و بدون حیثیت تعلیله در اینجا بلامانع است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> سؤال: پس در این صورت می‌شود دو قسم: باید بگوییم ما لحاظ موجود را می‌کنیم یک زمان به حیثیت تعلیله و یک زمان به غیر حیثیت تعلیله. بعد آن که به غیر حیثیت تقیدیه است باز دو قسم می‌شود.

جواب: بله یکی بالذات یکی بالغیر می‌شود

سؤال: پس تثلیثی که خود بوعلی کرده طبعاً درست در نمی‌آید چون این حیثیت تعلیله را در مقابل فعل اطلاقیه برده.

جواب: بله یعنی یک اطلاق گرفته یکی هم غیر اطلاق، غیر اطلاقش را دو قسم کرده.

آن وقت در منطلق گاهی اوقات استفاده می‌کنیم ما هُوَ و لِمَ هُوَ که در لِمَ هُوَ حیثیت فاعلی در برهان لحاظ می‌شود ولی در ما هُوَ حیثیت ما هُوَ لحاظ می‌شود که این در آنجا گاهی اوقات یکی هست.